

امام صادق (علیه السلام)

<?xml encoding="UTF-8">

در راستای فلسفه وظیفه الهی، ائمه (علیهم السلام) برای تحقق حکومت اسلامی جدیت و تلاش فراوانی داشتند. امام صادق (علیه السلام) علاوه بر نهضت علمی و فکری که در جامعه ایجاد نمود؛ اهتمام خاصی به نظام رهبری و امامت اصیل اسلامی داشت. حمایت‌های پیدا و پنهان امام صادق (علیه السلام) از نهضت‌های اصیل و عدم همکاری آن حضرت با قیام‌ها نشان‌دهنده مواضع دقیق و الهی امام در برابر حکومت‌های سیاسی زمان است.

الف) قیام زید بن علی (علیه السلام)

اینک به ارزیابی نقش امام صادق (علیه السلام) در برابر قیام‌های معاصر وی می‌پردازیم. زید، فرزند امام زین العابدین (علیه السلام) مردی عابد، انسانی پرهیزکار، فقیهی شجاع و سخاوتمند بود. (1) زید به قصد شکایت از فرماندار مدینه، خالد بن ولید بن عبدالملک بن حرث راهی شام شد. هشام نه تنها به شکایت او توجهی نکرد، بلکه به او اهانت نمود و دستور داد او را به مدینه بازگردانند. زید می‌گوید: من در مجلس هشام بودم که به رسول گرامی اسلام اهانت شد. اما هشام هیچ گونه عکس العملی از خود نشان نداد. بدین خاطر اگر جز يك نفر همراه نداشته باشم قیام خواهم کرد. (2) زید به کوفه برگشت و سپاهی تشکیل داد و با استاندار عراق، یوسف بن عمر ثقفی درگیر شد و سرانجام به شهادت رسید. درباره قیام زید روایاتی از امام صادق (علیه السلام) رسیده است که بیانگر حمایت آن حضرت از قیام اوست. اینک بخشی از این روایت‌ها را نقل می‌کنیم:

1- امام صادق (علیه السلام) فرمود: «فانظروا علی ای شی تخرجون لاتقولوا خرج زید فان زیدا کان عالما و کان صدوقا و لم یدعکم الی نفسه وانما دعاکم الی الرضا من آل محمد (صلی الله علیه وآله) و لو ظفر لوفی بما دعاکم الیه.»؛ نگاه کنید که با چه هدفی قیام می‌کنید. نگویید زید خروج کرد. زید دانشمند و بسیار راستگو بود و مردم را به سوی خویش نمی‌خواند، بلکه به برگزیده آل محمد (صلی الله علیه وآله) دعوت می‌کرد و اگر پیروز می‌شد به آنچه مردم را بدان دعوت می‌نمود، وفا می‌کرد. (3)

زید بن علی فرمود: در هر زمان مردی از ما، اهل بیت علیهم السلام وجود دارد که خدا به وسیله او بر مردم احتجاج می‌کند. حجت این زمان فرزند برادرم، جعفر بن محمد (علیه السلام) است. هرکس او را پیروی کند گمراه نمی‌شود و مخالف او هدایت نمی‌یابد. (4)

2- امام رضا (علیه السلام) می‌گوید: پدرم فرمود: امام صادق (علیه السلام) فرمود: خدا رحمت کند عمویم زید را! او به برگزیده آل محمد دعوت می‌نمود و اگر پیروز می‌شد به آن وفا می‌کرد. او در رابطه با نهضت خویش با من مشورت نمود. به او گفتم: اگر می‌خواهی به دار آویخته شوی قیام کن. امام رضا (علیه السلام) می‌گوید: پدرم فرمود: هنگامی که زید از محضر امام صادق (علیه السلام) خارج شد، امام فرمود: «ویل لمن سمع واعیته فلم یجبه.»؛ وای بر کسی که ندایش را بشنود و او را همراهی و اجابت نکند. (5)

3- ابن سیابه می‌گوید: امام صادق (علیه السلام) به من هزار دینار داد و فرمود: این‌ها را در میان فرزندان کسانی که همراه زید به شهادت رسیده‌اند، تقسیم کن. (6)

4- فضیل، یکی از سپاهیان زید می‌گوید: خدمت امام صادق(علیه السلام) رسیدم. حضرت فرمود: آیا تو در جنگ با شامیان همراه عمویم بودی؟

گفتم: بله، حضرت فرمود: چه قدر از آنان را کشتی؟ گفتم: شش نفر.

حضرت فرمود: شاید دچار شك گشته‌ای؟ پاسخ دادم: اگر شك داشتم که آنان را نمی‌کشتم. حضرت فرمود: خدا مرا در ثواب خون‌های آنان شریک سازد. به خدا قسم! عمویم زید و اصحابش جزء شهدا هستند.

مانند علی بن ابی طالب(علیه السلام) و اصحاب او. (7)

مرحوم مجلسی می‌نویسد: اگرچه اخبار درباره زید مختلف است اما بیش‌ترین اخبار بیانگر این است که او به خاطر انتقام‌جویی از قاتلان امام حسین(علیه السلام) و امر به معروف و نهی از منکر قیام نمود و به برگزیده آل محمد(صلی الله علیه وآله) دعوت می‌نمود. من در کلام دانشمندان شیعه‌نظری در مخالفت آن‌چه گفته شد، ندیدم. (8)

ب (قیام محمد نفس زکیه

سلطنت بنی‌امیه پس از هلاکت ولید بن یزید بن عبدالملک رو به ضعف گذاشت. عده‌ای از بنی هاشم و عباسیان مثل منصور دوانیقی و برادرانش، سفاح و ابراهیم، و عبدالله محض و پسرانش، محمد و ابراهیم در «ابواء» جمع شدند و توافق کردند که فردی را به عنوان کاندیدای خلافت برگزینند. عبدالله محض از میان جمع برخاست و از آن‌ها خواست که با فرزندش، محمد، معروف به «نفس زکیه» بیعت نمایند. عبدالله محض فرزند حسن مثنی نوه امام مجتبی(علیه السلام) است و مادرش فاطمه، دختر امام حسین(علیه السلام) است. به همین جهت به «محض» لقب یافته است. فرزندش، محمد به خاطر زهد و عبادت فراوان به «نفس زکیه» شهرت یافته است. چون در میان شانه‌های او خالی سیاه بود، برای عده‌ای از جمله پدرش این گمان پیدا شده بود که او همان مهدی امت است که در روایات بدان خبر داده شده است. بدین سبب مردم با او بیعت کردند و سپس فردی را راهی خانه امام صادق(علیه السلام) نمودند تا آن حضرت در جلسه حضور یابد و با محمد نفس زکیه بیعت کند. امام صادق(علیه السلام) در جمع آنان حضور یافت و پس از شنیدن سخنان عبدالله محض، فرمود: اگر فکر می‌کنی فرزندت مهدی است این طور نیست. «و ان كنت انما تريد ان تخرجه غضبا لله وليامر بالمعروف و ينه عن المنكر فانا والله لا تدعك فانت شيخنا و نبايع ابنك في هذا الامر»؛ و اگر تصمیم داری که به خاطر خدا و امر به معروف و نهی از منکر از او بخواهی قیام کند، به خدا سوگند! تو را تنها نخواهیم گذاشت. تو بزرگ خاندان ما هستی و با فرزندت بیعت می‌کنیم. (9)

در این روایت، حضرت از همان آغاز بر اصالت هدف و الهی بودن نهضت نفس زکیه تاکید می‌ورزید و حمایت از آن را به عنوان یکی از اصول سیاسی حرکت خویش اعلام می‌دارد.

پیشنهاد ابومسلم و ابوسلمه

«ابراهیم امام و منصور دوانیقی» ابوالعباس سفاح از نوادگان عباس، عموی پیامبر(صلی الله علیه وآله) است. آنان حرکتی سری را بر ضد بنی‌امیه سامان دادند. ابراهیم امام، رهبر قیام ابومسلم را انسانی شجاع و کارآمد و با استعداد می‌یابد و او را به خراسان اعزام می‌کند و به او توصیه می‌کند که بدون نام بردن از فردی، مردم را به «الرضا لال محمد»؛ برگزیده آل محمد(صلی الله علیه وآله) دعوت کند. امام صادق(علیه السلام) ابوسلمه که

بعد به وزیر آل محمد شهرت یافت. را به کوفه فرستاد و خود در ناحیه شامات فعالیت می‌کرد. بدین ترتیب آن حضرت نبض حرکت‌های ضد اموی را به وسیله کارگزاران خویش در دست گرفته بود. مدتی بعد، ابراهیم امام توسط مروان زندانی و کشته می‌شود و رهبری نهضت طبق وصیت ابراهیم امام، در اختیار سفاح و دیگر برادرانش قرار می‌گیرد. (10)

ابوسلمه توسط محمد بن عبدالرحمن، نامه‌هایی برای امام صادق (علیه السلام) و عبدالله محض می‌فرستد و به پیک‌های خود دستور می‌دهد که هیچ کدام از آن‌ها از نامه‌ای که برای دیگری فرستاده شده است، اطلاع پیدا نکنند. آن حضرت در آن نامه‌ها حمایت خود را از خلافت آنان اعلام می‌دارد. ابومسلم دو نامه به حضور آن حضرت می‌فرستد و در نامه دوم می‌نویسد: هزار جنگجو در اختیار من است. به انتظار فرمانت هستیم. (11) امام صادق (علیه السلام) به او پاسخی نمی‌دهد.

سؤال: چرا امام صادق (علیه السلام) به این پیشنهادها جواب مثبت نداد و از زمینه‌های خلافت و نیروها استفاده نکرد؟

الف) عدم صداقت و خلوص پیشنهاد دهندگان.

ابو سلمه علاوه بر امام صادق (علیه السلام)، برای عبدالله محض هم نامه نوشت. این کار او دلیل این است که وی در دعوت خود صداقت نداشت.

زیرا اگر نامه او به امام صادق (علیه السلام) براساس ایمان و اعتقاد به آن حضرت بود، چگونه از فرد دیگری نیز دعوت کرد؟

جواب امام صادق (علیه السلام) روشنگر همین جهت است. وقتی حامل نامه، محمد بن عبدالرحمن بن اسلم به امام صادق (علیه السلام) نامه‌ای از طرف شیعه شما، ابوسلمه آورده‌ام. آن حضرت فرمود: «و ما انا و ابوسلمه و ابوسلمه شیعه لغیری»؛ مرا با ابو سلمه چه کار؟ او از شیعیان من نیست. نامه رسان تقاضای جواب می‌کند. امام صادق (علیه السلام) نامه را آتش می‌زند و می‌فرماید: جواب نامه همین است. سپس آن حضرت شعری از کمیت بن زید خواند:

ایا موقدا نارا لغرك ضوءها و یا حاطبا فی غیر حبلک تحطب ای روشن کننده آتشی که دیگری از نورش استفاده می‌برد! هیزم جمع کرده‌ای اما روی ریسمان دیگری ریخته‌ای و دیگری جمع می‌کند و می‌برد. (12)

شهید مطهری در این باره می‌نویسد: «قدر مسلم این است که این شعر می‌خواهد منظره‌ای را نشان دهد که یک نفر زحمت می‌کشد و استفاده‌اش را دیگری می‌خواهد ببرد. حال یا منظور این بود که ای بدبخت ابوسلمه! این همه زحمت می‌کشی استفاده‌اش را دیگری می‌برد و تو هیچ استفاده‌ای نخواهی برد و یا خطاب به مثل خودش بود اگر درخواست ابوسلمه را قبول کند یعنی این دارد ما را به کاری دعوت می‌کند که زحمتش را ما بکشیم و استفاده‌اش را دیگری ببرد.» (13)

ابومسلم در نامه‌ای به امام صادق (علیه السلام) نوشت: من مردم را به دوستی اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) دعوت می‌کنم. کسی برای خلافت بهتر از شما نیست.

امام صادق (علیه السلام) در پاسخ نوشت: «ما انت من رجالی و لا الزمان زمانی»؛ نه تو از یاران من هستی و نه این زمان، زمان من است. (14)

امام صادق (علیه السلام) بدین وسیله عدم صداقت آنان را گوشزد نمود و بی‌اعتمادی خود را نسبت به آنان اعلام

داشت. در سخن دیگری از آن حضرت نیز همین مطلب آمده است. معلى ابن خنيس مى‌گويد: در زمانى‌که پرچم‌هاى سپاه بر افراشته شده بود و هنوز بنى عباس به خلافت نرسیده بود، نامه‌هاىى از عبدالسلام ابن نعيم، سرير و تعداد دیگری خدمت امام صادق (عليه السلام) بردم. آن‌ها نوشته بودند: «قد قدرنا ان يول هذا الامر اليك فما ترى قال فضرِب بالكتب الى الارض ثم قال اف اف ما انا لهؤلاء بامام»؛ ما موقعيت را براى خلافت شما مساعد مى‌بينيم. نظر شما چيست؟ امام صادق (عليه السلام) نامه‌ها را به زمين کوبيد و فرمود: زهى تاسف و افسوس! من امام و پيشواى آن‌ها نيستم. (15)

ب) نداشتن ياران مخلص

وجود ياران وفادار و همراه يکى از شرايط موفقيت رهبران در اجراى برنامه‌هاى خویش است. امام صادق (عليه السلام) شيعيان خود را خوب مى‌شناخت و مى‌دانست که بيشتر آن‌ها مرد ميدان خطر نيستند. مامون رقى مى‌گويد: خدمت آقايم، امام صادق (عليه السلام) بودم که سهل بن حسن خراسانى وارد شد و به آن حضرت گفت: شما مهر و رحمت داريد. شما اهل بيت (عليه السلام) امامت هستيد. چگونه از حق خویش باز ايستاده‌ايد، با اين که صد هزار شمشيرزن آماده به رکاب در خدمت شما هستند. آن حضرت فرمود: خراسانى! بنشين! سپس به کنيز خود فرمود: «حنيفه!» تنور را آتش کن. کنيز تنور را گرم کرد. آن گاه امام فرمود: خراسانى! برخيز و در تنور بنشين! خراسانى گفت: آقاى من!

مرا با آتش مسوزان و از من بگذر! آن حضرت فرمود: گذشتم. در اين حال «هارون مکی» که کفش‌هاى خویش را به دست گرفته بود، وارد شد و سلام کرد. امام فرمود: کفش‌هاى خود را زمين بگذار و داخل تنور بنشين! هارون بدون معطلی وارد تنور شد. امام صادق (عليه السلام) با سهل بن حسن خراسانى مشغول صحبت شد. مدتی بعد، امام به او فرمود: برخيز و به داخل تنور نگاه کن! خراسانى مى‌گويد: برخاستم و به داخل تنور نظر افکندم. هارون در داخل تنور چهارزانو نشسته بود. مدتی بعد او از تنور بيرون آمد و به ما سلام کرد. امام فرمود: در خراسان چند نفر مثل اين مرد داريد؟ خراسانى گفت: به خدا قسم! يک نفر هم نيست. امام فرمود: «اما انا لا نخرج فى زمان لا نجد فيه خمسة معاضدين لنا نحن اعلم بالوقت»؛ بدان! ماهنگامی که پنج نفر ياور و پشتيبان نداشته باشيم قيام نمى‌کنيم.

ما نسبت به زمان قيام داناتريم. (16)

سدیر مى‌گويد: به امام صادق (عليه السلام) گفتم: چه چيز شما را از قيام باز داشته است؟ امام فرمود: مگر چه شده است؟ سدیر گفت: دوستان، شيعيان و ياوران شما زياد است. به خدا سوگند! اگر امير المؤمنين اين مقدار ياور داشت کسی طمع در خلافت نمى‌کرد. امام فرمود:

ياوران من چند نفرند؟ سدیر گفت: صدهزار نفر. امام فرمود:

صدهزار! او گفت: بله. بلکه دويست هزار. امام فرمود: دويست هزار! سدیر گفت: آرى. بلکه نصف دنيا. امام سکوت کرد. سدیر گويد: راهی سرزمين «ينبع» شديم. امام در ميان راه چشمش به جوانی افتاد که چند راس بزغاله را مى‌چراند. فرمود: اگر تعداد شيعيان من به عدد اين بزغاله‌ها بود از قيام و نهضت باز نمى‌ايستادم. سدیر مى‌گويد: بزغاله‌ها را شمارش کردم. بزغاله‌ها هفده راس بودند. (17)

ابوسلمه از امام صادق(علیه السلام) ناامید می‌گردد و طبق دستور به خانه عبدالله محض می‌رود و نامه دوم را به او می‌رساند. عبدالله خوشحال می‌شود و صبحگاهان به خانه امام صادق(علیه السلام) می‌رود. عبدالله به امام صادق(علیه السلام) می‌گوید: ابوسلمه نوشته است که همه شیعیان مادر خراسان آماده قیام هستند و از من خواسته است که خلافت را بپذیرم. امام به عبدالله فرمود: «متی کان اهل خراسان شیعه لك انت بعثت ابامسلم الی خراسان و انت امرته بلبس السواد و هولاء الذین قدموا العراق انت كنت سبب قدومهم... و هل تعرف منهم احدا؟» چه زمانی اهل خراسان شیعه تو بودند؟! آیا تو ابو مسلم را به آن جا فرستادی؟! آیا تو به آن‌ها دستور دادی لباس سیاه بپوشند؟! آیا این‌ها که برای حمایت از بنی العباس از خراسان آمده‌اند تو آن‌ها را به این جا آورده‌ای؟! آیا کسی از آنان رامی‌شناسی؟! (18)

ج) ثمربخش نبودن پیشنهاد

انسان‌های دنیا طلب زمانی از رهبران و همکاران خویش روی برمی‌گردانند که احساس کنند دنیایشان در خطر است. دوستان بنی‌عباس و فرماندهان آن‌ها مانند ابومسلم به ابوسلمه بدگمان شده بودند و دیگر نمی‌خواستند او را در جمع خویش ببینند. ابومسلم چند بار به سفاح سفارش می‌کند که ابو سلمه را از بین ببرد. ابوسلمه که بی‌مهری‌ها را احساس کرده بود، فکر می‌کند که با گرایش به امام صادق(علیه السلام) و یا عبدالله محض، و تغییر خلافت بهتر می‌تواند به اهداف دنیایی خویش دست یابد. او غافل بود از این که کاملاً تحت نظر و نقشه قتل او آماده شده بود. قبل از آن که نامه عبدالله محض به ابوسلمه برسد، یاران سفاح با طرحی که آماده کرده بود، ابومسلم در بین راه به او شلیخون می‌زنند و او رامی‌کشند. (19)

ابومسلم نیز به سرنوشت ابوسلمه گرفتار می‌شود و به دست سفاح، خلیفه عباسی کشته می‌شود. تمام فعالیت‌های ابومسلم را ابوسلمه به وسیله جاسوسان کنترل می‌کرد. به همین جهت پیشنهاد و همراهی با آنان نمی‌توانست تضمین کننده پیروزی بوده باشد. بدین خاطر بود که امام صادق(علیه السلام) حتی از پاسخ کتبی به ابوسلمه خود داری کرد و نامه او را سوزانید.

سفاک بودن ابومسلم و ابوسلمه

ابراهیم امام، رهبر نهضت عباسیان دروصایای خویش به ابومسلم می‌گوید: نسبت به هرکس که شك کردی و در کار هرکس که شبهه نمودی او را به قتل برسان. اگر توانستی در خراسان يك نفر عرب زبان هم باقی نگذاری، چنین کن. (20)

«یافعی» درباره ابومسلم می‌گوید: او حجاج زمان خود گردید و درراه استقرار حکومت عباسیان مردم بی‌شماری را کشت. (21)

شهید مطهری نیز می‌نویسد: البته ابومسلم سردار خیلی لایقی است، به مفهوم سیاسی، ولی فوق العاده آدم بدی بوده؛ یعنی يك آدمی بوده که اساساً بویی از انسانیت نبرده بوده است. ابومسلم نظیر حجاج بن یوسف است... ابومسلم را می‌گویند: ششصد هزار نفر آدم کشته. به اندک بهانه‌ای همان دوست بسیار صمیمی خودش را می‌کشت و هیچ این حرف‌ها سرش نمی‌شد که این ایرانی است یا عرب که بگوییم تعصب ملی در او بوده است. (22)

بنابراین امام صادق(علیه السلام) نمی‌توانست به ابو مسلم جواب مثبت بدهد و او را یار و همراه خویش بداند.

هدف امام صادق(علیه السلام) اجرای حق و عدالت و رعایت حقوق الهی و انسانی بود. آن حضرت خواستار حکومتی همچون جد بزرگوارش، امام علی(علیه السلام) بود که در آن، جایگاهی برای این گونه جنایتکاران نبود. آنچه در تحلیل و بررسی عدم پاسخ گویی امام صادق(علیه السلام) به پیشنهاد خلافت گفته شد، براساس شرایط و موقعیت های اجتماعی آن روز بود.

اما افزون بر آن ها سخنان امام صادق(علیه السلام) است که از راه علم امامت خویش، از وقوع این تحولات خبر داده بود. آن حضرت می دانسته که خلافت به «سفاح» عباسی می رسد. در این زمینه روایات متعددی وجود دارد. در یکی از آن ها آمده است: عبدالله محض می گوید: پسر همان مهدی است. او از مردم می خواهد که برای سقوط خلافت اموی با او بیعت کنند. امام صادق(علیه السلام) فرمود: فرزندان مهدی نیست. سپس امام بادت خود به پشت ابوالعباس سفاح زد و فرمود: این و برادرانش به خلافت خواهند رسید. (23) در روایت دیگری آمده است: ابوجعفر منصور از امام صادق(علیه السلام) سؤال کرد: آیا خلافت به من می رسد؟ حضرت فرمود: «نعم ا قوله حقا» بلی. آنچه می گویم به حقیقت خواهد پیوست. (24)

پاورقی ها:

- 1- ارشاد، مفید، ص 251.
- 2- بحارالانوار، ج 46، ص 192.
- 3- وسائل الشیعه، ج 11، ص 35، باب 13، ابواب جهاد العدو.
- 4- بحارالانوار، ج 46، ص 173، باب احوال اولاد علی بن الحسین(علیه السلام).
- 5- وسائل الشیعه، ج 11، ص 38، باب 13، ابواب جهاد العدو.
- 6- بحارالانوار، ج 46، ص 170.
- 7- همان، ص 171.
- 8- مرآة العقول، ج 4، ص 118.
- 9- بحارالانوار، ج 47، ص 278.
- 10- سیری در سیره ائمه اطهار(علیه السلام)، ص 119.
- 11- مروج الذهب، ج 3، ص 268.
- 12- همان.
- 13- سیری در سیره ائمه اطهار(علیه السلام)، ص 127.
- 14- الامام الصادق(علیه السلام)، اسدحیدر، ج 1، ص 43.
- 15- وسائل الشیعه، ج 11، ص 37، باب 13، جهاد العدو.
- 16- بحارالانوار، ج 47، ص 123.
- 17- الکافی، ج 2، ص 242، کتاب الایمان و الکفر، فی قله عدد المؤمنین.
- 18- مروج الذهب، ج 3، ص 269.
- 19- همان، ص 285.
- 20- سیره پیشوایان، ص 388.
- 21- همان.

22- سیری در سیره ائمه اطهار (علیه السلام)، ص 122.

23- بحارالانوار، ج 47، ص 278.

24- همان، ص 120.